

نه‌تاز دربارهی رشدزدایی اکوسوسیالیستی

تدوین‌های
اقتصادی

میشل لووی



ترجمه و مؤخره: محمدرضا جعفری



Jessica Perlstein

۱

بحران بوم‌شناختی اکنون مهم‌ترین مسأله‌ی اجتماعی و سیاسی قرن بیست‌ویکم است که در ماه‌ها و سال‌های آینده وخیم‌تر هم خواهد شد. آینده‌ی زمین و در نتیجه بشریت [در ادامه‌ی این بحران] در دهه‌های پیش رو شکل خواهد گرفت. همان‌طور که هیأت بین‌دولتی تغییر اقلیم سازمان ملل (IPCC) توضیح می‌دهد، اگر میانگین دما از دوره‌ی قبل از صنعتی شدن ۱.۵ درجه بیش‌تر شود، خطر آغاز یک فرآیند برگشت‌ناپذیر تغییر اقلیم وجود دارد. عواقب این وضعیت چه خواهد بود؟ به‌عنوان مثال این چند نمونه: ازدیاد بزرگ‌آتش‌سوزی‌ها مثلاً در استرالیا، از بین رفتن رودخانه‌ها و بیابانی شدن مناطق، ذوب‌شدن و جابجایی یخ‌های قطبی و افزایش سطح آب دریاها که گاه به ده‌ها متر می‌رسد. تنها با دو متر بالا آمدن آب، مناطق وسیعی از بنگلادش، هند و تایلند، و همچنین شهرهای بزرگ در تمدن بشری - هنگ‌کنگ، کلکته، ونیز، آمستردام، شانگهای، لندن، نیویورک، ریو - در آب غرق خواهند شد. برخی از این‌ها همین حالا هم اتفاق افتاده است: خشکسالی همراه با قحطی میلیون‌ها نفر در آفریقا و آسیا را در خطر قرار داده است. افزایش دمای تابستانی در برخی مناطق به حد غیرقابل‌تحملی رسیده است. جنگل‌ها این‌جا و آن‌جا در آتش می‌سوزند و فصول آتش‌سوزی بیش‌تر شده است. بر این فهرست می‌توان افزود. از برخی جهات، فاجعه آغاز شده است، اگرچه در چند دهه‌ی آینده، خیلی پیش‌تر از ۲۱۰۰ بدتر خواهد شد. دما چقدر می‌تواند بالا برود؟ از چه دمایی حیات انسان در این سیاره تهدید می‌شود؟ هیچ‌کس پاسخی برای این سؤالات ندارد. این‌ها مخاطرات عظیمی‌اند که در تاریخ بشر نظیر نداشته‌اند. برای یافتن شرایط اقلیمی مشابه با آن‌چه به‌دلیل تغییر اقلیم می‌تواند به واقعیت آینده بدل شود، باید به پلیوسن^۱ (Pliocene)، چند میلیون سال پیش، برگردیم.

۲

چه چیزی مسئول این وضع است؟ دانشمندان پاسخ می‌دهند عمل انسان. پاسخی درست، اما خیلی مختصر: انسان‌ها از صدها هزار سال پیش روی زمین زندگی می‌کردند، اما تنها پس از انقلاب صنعتی است که غلظت دی‌اکسید کربن در جو شروع به انباشتن

می‌کند و از سال ۱۹۴۵ برای زندگی خطرناک می‌شود. پاسخ ما به‌عنوان مارکسیست، این است که مقصر اصلی نظام سرمایه‌داری است. منطق پوچ و غیرعقلانی گسترش و انباشت بی‌نهایت، تولیدگرایی که همه‌ی فکروذکرش پیگیری سود به هر قیمتی است، باعث‌وبانی کشاندن بشریت به لبه‌ی پرتگاه است.

مسئولیت نظام سرمایه‌داری در فاجعه‌ی قریب‌الوقوع به‌طور گسترده به رسمیت شناخته شده است. پاپ فرانسیس، در بخشنامه‌ی «ستایش بر تو باد» Laudato Si خود، بدون به زبان آوردن کلمه‌ی «سرمایه‌داری»، علیه سیستمی با ساختار کژ و معیوبی از مناسبات تجاری و مالکیتی که منحصراً بر اساس «اصل حداکثرسازی سود» بنا شده است، به‌عنوان مسئول بی‌عدالتی اجتماعی و تخریب خانه‌ی مشترک ما، طبیعت، سخن گفت. شعاری که در سراسر جهان در تظاهرات بوم‌گرایانه سر داده می‌شود این است: «سیستم را تغییر دهید، نه اقلیم را!» نگرش نمایندگان اصلی این سیستم، طرفداران روال معمول^۲ (business as usual) -میلیاردرها، بانکداران، «کارشناسان»، الیگارش‌ها، سیاستمداران- را می‌توان در قصار منسوب به لویی چهاردهم خلاصه کرد: «پس از من، چه دریا چه سراب» شکست کامل یک-دو جین کنفرانس COP سازمان ملل متحد در مورد تغییر اقلیم در اتخاذ حداقل اقدامات لازم برای توقف این روند، نشان‌دهنده‌ی نابودگی راه‌چاره‌ای برای بحران درون سیستم حاکم و محدودیت‌هایش است.

۳

آیا «سرمایه‌داری سبز» می‌تواند راه‌حل باشد؟ بنگاه‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری ممکن است به توسعه‌ی (سودآور) «انرژی‌های پایدار» علاقه‌مند باشند، اما این سیستم در سه قرن گذشته به سوخت‌های فسیلی (زغال‌سنگ، نفت و گاز) وابسته بوده است و هیچ نشانه‌ای از تمایل به دست کشیدن از آن نشان نمی‌دهد. سرمایه‌داری بدون رشد، گسترش، انباشت سرمایه، کالاها و سود نمی‌تواند وجود داشته باشد و این رشد بدون استفاده‌ی گسترده از سوخت‌های فسیلی نمی‌تواند ادامه یابد.

ثابت شده است که شبه‌راه‌حلهایی مانند «سرمایه‌داری سبز»، «بازار کربن»، «سازوکارهای جبران خسارت» و دیگر دستکاری‌های باصطلاح «اقتصاد پایدار بازار» کاملاً بی‌ثمر بوده‌اند. همان هنگام که «سبز شدن» [از طریق این شبه‌راه‌ها] ادامه یافته و می‌یابد، انتشار گازهای گلخانه‌ای سر به فلک کشیده و فاجعه نزدیک و نزدیک‌تر شده است. هیچ راه‌حلی برای بحران بوم‌شناختی در چارچوب سرمایه‌داری و درون آن وجود ندارد. سیستمی که تماماً به تولیدگرایی، مصرف‌گرایی، مبارزه‌ی بی‌امان و خشن برای «سهم از بازار»، انباشت سرمایه و به حداکثر رساندن سود اختصاص دارد. منطق ذاتاً تباه و معیوب‌اش به‌ناچار منجر به برهم‌خوردن تعادل بوم‌شناختی و تخریب زیست‌سامان‌ها (Ecosystems) می‌شود. همان‌طور که گرتا تونبرگ می‌گوید «حل بحران بوم‌شناختی در چارچوب نظام اقتصادی کنونی از نظر ریاضی غیرممکن است.» تجربه‌ی شوروی، صرف‌نظر از خوبی‌ها یا کاستی‌هایش، بر منطق رشد مبتنی بر منابع فسیلی، همچون غرب بنا شده بود. بسیاری از چپ‌ها در قرن گذشته با ایدئولوژی رشد به نام «توسعه‌ی نیروهای مولد» هم‌دل بودند. سوسیالیسم تولیدگرا که بحران بوم‌شناختی را نادیده می‌گیرد، توانایی پاسخ به چالش‌های قرن بیست‌ویکم را ندارد.

۴

جنبش و اندیشه‌ی «رشدزدایی»^۳ (Degrowth) که در چند دهه‌ی اخیر پدیدار شده است، با مخالفت با افسانه‌ی «رشد» نامحدود در یک سیاره‌ی محدود، کمک بزرگی به بوم‌شناسی رادیکال کرده است. اما رشدزدایی به خودی خود یک چشم‌انداز اقتصادی و اجتماعی بدیل نیست: مشخص نمی‌کند که [از نظرش] چه نوع جامعه‌ای جایگزین سیستم فعلی خواهد شد. برخی از حامیان رشدزدایی موضوع سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرند و تنها بر تولیدمحوری و مصرف‌گرایی تمرکز می‌کنند و مقصر را «غرب»، «روشنگری» یا «پرومته‌گرایی» معرفی می‌کنند. دیگران، که بال‌چپ جنبش ضد رشد (Antigrowth) هستند، به‌وضوح سیستم سرمایه‌داری را به‌عنوان مسئول بحران معرفی می‌کنند و تأکید می‌کنند «رشدزدایی سرمایه‌دارانه» غیرممکن بودن است. در چند سال اخیر، همگرایی فزاینده‌ای میان اکوسوسیالیسم و رشدزدایی وجود داشته است: هر یک از طرفین استدلال‌های طرف مقابل را اخذ [و مصادره به مطلوب]

کرده و پیشنهادی^۴ (Proposal) «رشدزدایی اکوسوسیالیستی» را به‌عنوان یک زمینه‌ی مشترک در پیش گرفته‌اند.

۵

اکوسوسیالیست‌ها از جنبش رشدزدایی بسیار آموخته‌اند. در نتیجه، اکوسوسیالیسم به‌طور فزاینده‌ای نیاز به رشدزدایی را در فرآیند گذار به یک جامعه‌ی جدید سوسیالیستی بوم‌گرا می‌پذیرد. یکی از دلایل واضح این امر این است که بیش‌تر انرژی‌های تجدیدپذیر مانند باد و خورشید، الف) به مواد خامی نیاز دارند که در مقیاس نامحدود وجود ندارند و ب) بسته به شرایط آب‌وهوایی (باد، خورشید) گاه‌گاهی هستند. بنابراین نمی‌توانند به‌طور کامل جایگزین انرژی فسیلی شوند. بنابراین کاهش قابل‌توجه مصرف انرژی اجتناب‌ناپذیر است. اما این موضوع ویژگی کلی‌تری دارد: تولید کالاهای بیش‌تر در گروهی استخراج مواد خامی است که الف) به‌طور فزاینده‌ای محدود می‌شوند و/یا ب) مشکلات زیست‌بومی جدی در فرآیند استخراج ایجاد می‌کنند. همه‌ی این مؤلفه‌ها نشان می‌دهند رشدزدایی ضروری است.

رشدزدایی اکوسوسیالیستی نیاز به کاهش قابل‌توجه در تولید و مصرف را شامل می‌شود، اما خود را به این بُعد سلبی محدود نمی‌کند. این گرایش شامل برنامه‌ی ایجاد یک جامعه‌ی سوسیالیستی مبتنی بر برنامه‌ریزی دموکراتیک، خودمدیریتی، تولید ارزش‌های مصرف به جای کالاها، ارائه خدمات اساسی و زمان آزاد برای توسعه‌ی امیال و ظرفیت‌های انسانی است - جامعه‌ای بدون استثمار، سلطه‌ی طبقاتی، مردسالاری و همه‌ی اشکال طرد اجتماعی.

۶

رشدزدایی اکوسوسیالیستی فهم کمی محض از رشدزدایی از طریق کاهش تولید و مصرف ندارد بلکه تمایزها و تفاوت‌های کیفی را پیشنهاد می‌کند. به‌عنوان مثال برخی از تولیدات انرژی‌های فسیلی، آفت‌کش‌ها، زیردریایی‌های هسته‌ای و تبلیغات، نباید صرفاً کاهش یابند، بلکه باید حذف شوند. سایر موارد مانند خودروهای شخصی، گوشت

و هواپیما باید به‌طور اساسی کاهش یابد. برخی دیگر مانند مواد غذایی ارگانیک، وسایل حمل‌ونقل عمومی و مسکن‌های کربن‌خنثی باید گسترش یابند. موضوع «مصرف بیش از حد» به‌طور انتزاعی نیست، بلکه شیوه‌ی مصرف رایج است که مبتنی است بر تملک خودنمایانه، ضایعات و اتلاف انبوه، بیگانگی تجاری، انباشت و سواسی کالاها، و خرید اجباری اسباب شبه‌بذیع تحمیلی با «مد». باید به هدر دادن سهمگین منابع در تولید در مقیاس وسیع محصولات بی‌فایده و مخرب به دست سرمایه‌داری پایان داد: صنعت تسلیحات نمونه‌ی خوبی است، اما بخش بزرگی از «کالاهای» تولیدشده در سرمایه‌داری، با خرابی تعمدی^۵ (inbuilt obsolescence)، هیچ فایده‌ای ندارد جز سودآوری برای شرکت‌های بزرگ. یک جامعه‌ی جدید تولید را به سمت برآوردن نیازهای اصیل جهت می‌دهد، ابتدابه‌ساکن آن‌هایی که «آیات مقدس» توصیف می‌شوند: آب، غذا، پوشاک، مسکن. و بعد خدمات اساسی: مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی، حمل‌ونقل و فرهنگ.

چگونه نیازهای اصیل را از مصنوعی و تقلبی و گذرا تشخیص دهیم؟ گروه دوم با دستکاری ذهنی، یعنی «تبلیغات» ایجاد و القا می‌شود. تبلیغات بخش جدایی‌ناپذیر از اقتصاد بازار سرمایه‌داری است که در جامعه‌ی در حال گذار به سوسیالیسم جایی ندارد و جای آن را اطلاعات ارائه شده درباره‌ی کالاها و خدمات از سوی انجمن‌های مصرف‌کنندگان می‌گیرد. ملاک تشخیص یک نیاز اصیل از نیاز مصنوعی دیگر، تداوم آن پس از حذف تبلیغات است (کوکاکولا!). البته عادت‌های قدیمی مصرف تا مدتی ادامه خواهد داشت و هیچ‌کس حق ندارد به مردم بگوید که نیازهایشان چیست. تغییر در الگوهای مصرف یک فرآیند تاریخی و نیز یک چالش آموزشی است.

۷

تلاش اصلی در فرآیند رشدزدایی در مقیاس سیاره باید توسط کشورهای صنعتی شمال (آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن) انجام شود که مسئول تاریخی انباشت دی‌اکسیدکربن از زمان انقلاب صنعتی هستند. آن‌ها همچنین مناطقی از جهان هستند که سطح مصرف، به‌ویژه در میان طبقات ممتاز، آشکارا عامل ناپایداری و مایه‌ی اتلاف است. کشورهای «توسعه‌نیافته‌ی» جنوب جهانی (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) که در

آن‌ها نیازهای اساسی بسیار کم‌تر برآورده می‌شود، به فرآیند «توسعه» از جمله ساخت راه‌آهن، سیستم‌های آب و فاضلاب، حمل‌ونقل عمومی و از این دست زیرساخت‌ها نیاز دارند. اما دلیلی وجود ندارد که نتوان این کار را از طریق یک سیستم تولیدی که سازگار با محیط‌زیست و بر پایه‌ی انرژی‌های تجدیدپذیر باشد، انجام داد. این کشورها برای تغذیه‌ی جمعیت گرسنه‌ی خود نیاز به تولید مقادیر زیادی غذا دارند، اما این امر با کشاورزی بیولوژیکی دهقانی مبتنی بر واحدهای خانوادگی، تعاونی‌ها یا مزارع اشتراکی بسیار بهتر می‌تواند محقق شود - همان‌طور که جنبش‌های دهقانی سازماندهی شده در شبکه‌ی جهانی *Vía Campesina* طی سال‌ها در حال بحث درباره آن‌اند. این کار منجر خواهد شد به جایگزینی روش‌های مخرب و ضداجتماعی کشاورزی تجاری صنعتی شده، که بر اساس استفاده‌ی شدید از آفت‌کش‌ها، مواد شیمیایی و تولیدات اصلاح‌شده‌ی ژنتیکی کار می‌کند. در حال حاضر، اقتصاد سرمایه‌داری کشورهای جنوب جهانی سامان یافته است برای تولید کالاها برای طبقات ممتاز آن‌ها - مانند اتومبیل، هواپیما، و کالاهای تجملی - و کالاهایی که به بازار جهانی صادر می‌شود: سویا، گوشت و روغن. آن‌طور که اکوسوسالیست‌ها استدلال می‌کنند، روند گذار بوم‌شناختی در جنوب، این نوع تولید را کاهش داده یا حذف می‌کند و در عوض، حاکمیت غذایی و توسعه‌ی خدمات اساسی مانند مراقبت‌های بهداشتی و آموزش را هدف می‌گیرد، که بیش از همه به‌جای [تولید] کالاهای بیش‌تر به نیروی کار انسانی نیاز دارد.

۸

عامل مبارزه برای رشدزدایی اکوسوسالیستی کیست؟ جزم‌اندیشی کارگری/صنعتی قرن گذشته دیگر وجود ندارد. نیروهایی که اکنون در خط مقدم رویارویی قرار دارند جوانان، زنان، مردم بومی و دهقانان هستند. مقاومت جوامع بومی در کانادا، ایالات متحده، آمریکای لاتین، نیجریه و جاهای دیگر در برابر میدان‌های نفتی، خطوط لوله و معادن طلای سرمایه‌داری به‌خوبی ضبط و ثبت شده است. این مبارزه از تجربه‌ی مستقیم آن‌ها از پویه‌های ویرانگر «پیشرفت» سرمایه‌داری و البته تضاد بین معنویت و فرهنگ آن‌ها و «روح سرمایه‌داری» سرچشمه می‌گیرد.

زنان در قیام چشم‌گیر جوانان که با فراخوان گرتا تونبرگ راه‌اندازی شد - یکی از منابع بزرگ امید برای آینده - حضور پررنگی دارند. همان‌طور که اکوفمینیست‌ها برای ما توضیح می‌دهند، مشارکت گسترده‌ی زنان در بسیج عمومی از این واقعیت ناشی می‌شود که آن‌ها اولین قربانیان آسیب‌های سیستم به محیط‌زیست هستند. اتحادیه‌ها این‌جا و آن‌جا کار را آغاز کرده‌اند. این کاری بااهمیت است، زیرا در تحلیل نهایی، بدون مشارکت فعال کارگران در شهرها و روستاها که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، نمی‌توان بر این سیستم غلبه کرد. شرط اول، در هر جنبش، پیوند دادن اهداف بوم‌شناختی (بستن معادن زغال‌سنگ و چاه‌های نفت و نیروگاه‌های حرارتی و مانند این‌ها) با اشتغال تضمینی برای کارگران درگیر است. اتحادیه‌گرایان با تفکر بوم‌شناختی استدلال کرده‌اند که می‌توان میلیون‌ها «شغل سبز» در فرآیند گذار بوم‌شناختی ایجاد کرد.

۹

رشدزدایی اکوسوسیالیستی یک پروژه برای آینده و یک استراتژی برای مبارزه‌ی این‌جا و اکنون است. قرار نیست انتظار بکشیم تا «شرایط» فراهم شود. لازم است بین مبارزات اجتماعی و بوم‌گرایانه برای پیکار با ویرانگرترین ابداعات قدرتهایی که در خدمت «رشد» سرمایه‌اند، همگرایی ایجاد شود. پیشنهادهایی مانند نیودیل سبز (Green New Deal) در شکل‌های رادیکال خود، که مستلزم چشم‌پوشی مؤثر از انرژی‌های فسیلی است بخشی از این مبارزه است. [البته] آن قسمت‌هایی که به بازیافت در «سرمایه‌داری سبز» محدود می‌شوند از این مبارزه خارج‌اند. بدون هیچ‌گونه توهمی در مورد «سرمایه‌داری پاک»، باید تلاش کرد از طریق اعمال قدرتمند برخی از ابزارهای بنیادین اولیه‌ی رشدزدایی -ابتدابه‌ساکن کاهش برون‌داد گازهای گلخانه‌ای- [برای جلوگیری از فاجعه] زمان خرید. تلاش‌ها [به‌عنوان مثال] برای توقف خطلوله کیستون XL، یک معدن آلاینده برای استخراج طلا، و یک تأسیسات زغال‌سنگ بخشی از جنبش مقاومتی بزرگ‌تر را تشکیل می‌دهد که نائومی کلاین آن را Blockadia⁶ نامیده است. تجربیات محلی کشاورزی ارگانیک، انرژی خورشیدی تعاونی، و مدیریت اجتماعی منابع به همان اندازه بااهمیت است.

چنین مبارزاتی حول موضوعات عینی رشدزدایی مهم هستند، نه تنها به این دلیل که پیروزی‌های جزئی به خودی خود خوشایندند، بلکه به این دلیل که به افزایش آگاهی بوم‌شناختی و سوسیالیستی یاری می‌رساند و هم‌کنشگری و خودسازماندهی از پایین را ارتقا می‌دهد. این عوامل پیش‌شرط‌های تعیین‌کننده و ضروری برای دگرگونی رادیکال جهان و به عبارت دیگر برای یک گذار بزرگ به یک جامعه‌ی نوین و یک شیوه‌ی جدید زندگی هستند.

مؤخره‌ی مترجم

چنان‌که برخی از اکوسوسیالیست‌ها چون میشل لووی اعتقاد دارند اکوسوسیالیسم نه یک اندیشه‌ی منسجم و یک گرایش سیاسی خاص و البته نه یک حزب با مرامنامه و اساسنامه‌ی مکتوب است. از دید اینان اکوسوسیالیسم جبهه‌ای است گشوده، و گاهی بی‌دروپیکر، که می‌تواند/باید تمام گرایش‌های ضدسیستمی و گاه اصلاح‌طلبانه را برای آنچه تغییرات رادیکال سیستمی، گذار اکوسوسیالیستی و جامعه‌ی بدیل می‌نامد گرد هم آورد. اما این رویکرد اگرچه بر اشتراکات و هم‌افزایی نیروهایی با مطالبات و چارچوب اندیشگی متفاوت تأکید دارد، در همان حال بسیاری از افتراقات مهم را نادیده می‌گیرد، تضادها را نمی‌بیند و تغییر سیستمی و برقراری جامعه‌ی بدیل را در گروهی اتحاد نیروهایی می‌داند که تنها در نقد بوم‌شناختی بر سرمایه‌داری مشترک‌اند. این گرایش از خاطر می‌برد که اکوسوسیالیسم بیش از هرچیز گرایشی سوسیالیستی با رویکرد مارکسی در نقد جامعه و سیستم سرمایه‌داری است و بدون این نقد و رویکرد مارکسی، به گرایشی اصلاح‌طلبانه، که ادعای نقد بر آن را دارد، تقلیل می‌یابد. در واقع بسیاری از گرایش‌های جوانانه، بومی‌اندیش و بومی‌گرا اگرچه خود را ضدسیستم می‌خوانند اما دارای مطالباتی‌اند که، هرچند به‌سختی، اما به‌رحال درون سیستم موجود قابل‌جاسازی‌اند. بومیان بر تصاحب زمین‌های اجدادی و مخالفت با شرکت‌های بزرگ کشاورزی و استخراج تکیه می‌کنند. تجربه‌هایی از تعاونی و کشت‌و‌صنعت‌های کوچک در جای‌جای سیستم موجود وجود دارد. مطالبات هویتی جوانان و سبزگرایی هویتی

نیز، چه تقلبی و چه در مقیاس کوچک و اعتدالی، در قالب طرح‌های سبز پاسخ داده می‌شود. از این رو اتحادی چنان بی‌اصول و در چارچوبی هویتی-غیرطبقاتی تنها به برجستگی رویکردهایی می‌انجامد که برخلاف ادعا نه رادیکال و تحول‌طلبانه که اصلاح‌گرایانه‌اند و از این جهت متنافر با منافع طبقاتی طبقه‌ای که اینک در هجوم مصایب زیست‌محیطی هم قرار گرفته است.

از این رو اکوسوسیالیسم نه افزوده‌ای بر مارکس و سوسیالیسم که بازیابی سوبیه‌های مغفول مانده‌ی آن است. مارکس خواه صریح گفته باشد یا نه (که البته شواهد بسیاری از توجه آشکار او به مسأله‌ی طبیعت وجود دارد) رویکردی انسانی به جامعه و طبیعت داشت و بر مبنای روح کلی آثار او نمی‌توان او را تولیدگرایی دانست که پیامدهای تولید بر طبیعت و بر محیط‌زیست انسانی را در نظر نمی‌گرفت و از محدودیت‌های طبیعی بی‌خبر بود.^۷ از سوی دیگر درون‌گرایی مارکسیستی، عاملیت تغییر انقلابی، نه یک جزم اعتقادی، که بر مبنای جایگاه طبقه‌ی کارگر در مناسبات اجتماعی تولید، بر عهده‌ی این طبقه است. چنان‌که در مانیفست آمده است: «از میان همه‌ی طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا طبقه‌ی واقعاً^۸ انقلابی است» و در تحلیل نهایی، به زعم مارکس، این طبقه‌ی کارگر است که به‌عنوان تنها طبقه‌ی متشکل تحت ستم که آزادی‌اش پیش‌شرط آزادی کل بشر است، با رهایی خود و انحلال خود به‌مثابه طبقه به حذف همه‌ی طبقات و رهایی جامعه می‌رسد.

مارکس و انگلس در سال ۱۸۷۹ می‌نویسند: «در طی تقریباً چهل سال ما بر مبارزه‌ی طبقاتی چونان نیروی محرک میانجی تاریخ، و به‌ویژه مبارزه‌ی میان بورژوازی و پرولتاریا چونان اهرم بزرگ انقلاب اجتماعی نوین تأکید کرده‌ایم و هنگامی که بین‌الملل تشکیل شد ما صریحاً نعره‌ی نبرد را قاعده‌بندی کردیم: رهایی طبقه‌ی کارگر به نیروی خود طبقه‌ی کارگر موفق می‌شود».^۹

آن‌چه امروزه تغییر کیفی در محتوای انقلابی طبقه‌ی کارگر را سبب شده این است که این طبقه عاملیت خود را که در نتیجه‌ی آگاهی طبقاتی است باید با آگاهی بوم‌شناختی غنا بخشیده و سازماندهی شیوه‌ی تولید بدیل را بر مبنای منافع طبقه‌ی کارگر به مثابه اکثریت جامعه، که تلفیقی از مادیت اقتصادی و وضعیت محیطی است، انجام می‌دهد/باید بدهد. مارکسیسم غربی، عمدتاً به‌دلیل اروپامحوری و دوری از تحلیل

تاریخی و جهانی و نیز ناآشنایی با تحولات و ساختارهای اقتصادسیاسی کشورهای جنوب، تغییرات کیفی و کمی طبقه‌ی کارگر در غرب را- کاهش کارگران یقه‌آبی و افزایش جنبش‌های هویتی- مبنای تحلیل خود می‌گیرد بی‌آن‌که به تقسیم کار بین‌المللی که باعث پرولتاریزه‌شدن هرچه بیش‌تر جوامع پیرامونی شده است توجه داشته باشد. بخش بزرگی از دهقانان نیز اینک نه خرده‌مالکان مستقل که کارگران کشاورز شرکتهای بزرگ جهانی‌اند. از طرف دیگر، امپریالیسم زیست‌بومی نه صرفاً اصطلاحی مدرسی بلکه واقعیتی است که کشورهای مرکز و به‌همان روال دولت‌های مرکزی بر کشورها و مناطق پیرامونی تحمیل می‌کنند تا برداشت بی‌مابه‌ازایی از منابع خام و مواد اولیه، چنان داشته باشند که از خسارات و هزینه‌های اجتماعی-بوم‌شناختی آن دور بمانند. در جبهه‌ی اول این طبقه‌ی کارگر و فرودستان جوامع هستند که متحمل آسیب‌ها می‌شوند. این خطای تحلیلی باعث می‌شود اکوسوسیالیسم از وجه رادیکال مارکسیستی به دامان جنبش‌های نوی تفننی درغلطد.

نکته‌ی دیگر این‌که جنبش رشدزدایی بیش از هرچیز مجموعه‌ی سیاست‌ها و روش‌هایی است برای تغییر نتایج سیاست‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری در حداقل دو قرن گذشته. رشدزدایی که کاستن از رشد اقتصادی کشورهای ثروتمند و افزایش رشد اقتصادی منجر به بازتوزیع عادلانه در کشورهای جنوب را دنبال می‌کند، از دو جزء تشکیل شده است: جزء بوم‌شناختی/زیست‌بومی و جزء عدالت اجتماعی؛ که دو هدف عمده را پیش روی خود می‌بیند: کاهش مازاد مصرف انرژی و مواد، خاصه در کشورهای پردرآمد، به‌قصد بازگرداندن اقتصاد به تعادل با جهان طبیعی؛ و هم‌زمان بهبود دسترسی مردم به اسباب و لوازم ضروری زندگی سعادت‌مند. در پی تحقق این اهداف، الف) رواج خدمات عمومی گسترده‌ی باکیفیت، ب) توسعه‌ی انرژی‌های تجدیدپذیر، ج) اشتغال کامل و کاهش ساعات هفته‌کاری با مزد مکفی حداقلی در اولویت دستورکار قرار دارد. به این ترتیب اِبا اجرای این سیاست‌های کلی، از دید طرفداران این جنبش، قرار است نابرابری کاهش یابد و از بخش‌های کلیدی اقتصاد کالایی‌زدایی شود. یعنی ارزش مصرف به‌جای ارزش مبادله بنشیند.^{۱۰} نفی تولید ناخالص داخلی (GDP) به‌عنوان شاخص ارزیابی اقتصاد و بهادادن به معیارهایی چون

شاخص توسعه‌ی انسانی (HDI)، شاخص پیشرفت واقعی (GPI)، ردپای مصرف مواد (MF) و شاخص توسعه‌ی پایدار (SDI) از جنبه‌های مهم گرایش رشدزدایی است.^{۱۱} رشدزدایی صرف، نه تحول ساختاری را در نظر دارد و نه بر عاملیت طبقه‌ی کارگر استوار است بلکه نوعی بسته‌ی اقتصادی-اجتماعی است که بر مبنای سیاست‌های مالی - مانند چاپ پول و اخذ مالیات تصاعدی و هدفگیری‌های جدید تولید و سرمایه‌گذاری و... و بازتوزیعی - مانند تأمین مسکن و آموزش و بهداشت همگانی- در تلاش است از مصرف‌بی‌رویه‌ی منابع و تخریب فزاینده طبیعت جلوگیری کند. در چنین چشم‌اندازی، سازگاری چنین سیاست‌هایی که عمدتاً به معنای عدول از انباشت سرمایه و رشد اقتصادی و هم‌زمان کنترل و دخالت دولت به نفع عموم، به‌جای منافع ثروتمندان، است با نظام سرمایه‌داری که مبتنی بر همه‌ی این‌هاست جای شک و شبهه دارد. عدم قطعیتی که هواداران آن یا به توجیه‌اش می‌نشینند یا از آن می‌گذرند. باید توجه داشت معمولاً نظریه‌پردازان رشدزدایی جامعه‌ی آتی را نه سوسیالیستی که پسا سرمایه‌داری می‌نامند و از این رهگذر با رویکرد و اندیشه‌ی سوسیالیسم مرزبندی می‌کنند. برخی البته آشکارا مواضعی ضد سوسیالیستی دارند. بدین‌رو اصطلاح رشدزدایی اکوسوسیالیستی اصطلاحی ناموجه به‌نظر می‌آید. در واقع رشدزدایی را می‌توان به‌شکل سیاست‌ها و روش‌هایی در اقتصاد عمومی برای بهینه‌کردن مصرف و تخصیص منابع و ارتقای کیفیت زیست و رفاه همگانی در نظر گرفت و به‌کار برد. بدیهی است در جامعه‌ی سوسیالیستی استفاده از روش‌ها، رویکردها، ابزار و نیروهای مولد گوناگون و رشدیافته و در دسترس برای رتق و فتق امور الزامی است. جامعه‌ی سوسیالیستی در ادامه‌ی رشد نیروهای تولیدی و رشد آگاهی طبقاتی میسر است، نه در ابتدای اختراع و ابداع همه‌چیز از اول. هرگونه برقراری جامعه‌ای سوسیالیستی ناگزیر است از اتخاذ تدابیر فنی، مالی، اجتماعی و اقتصادی مفید و ضروری به‌منظور و برای افزایش رفاه، تضمین دخالت سیاسی و مشارکت اجتماعی، کاهش آسیب‌ها بر طبیعت و در نهایت حذف طبقات.

منبع مقاله‌ی میشل لووی:

<https://monthlyreview.org/2023/07/01/nine-theses-on-ecosocialist-degrowth/>

پی‌نوشت‌ها

^۱ دوره‌ای چندمیلیون ساله که واجد کیفیات اقلیمی متفاوت از دوره‌های پیش و پس خود است.

^۲ کسب‌وکار معمول

^۳ رشد‌کاهی، در تعریف، کاستن از رشد صرفاً اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته و تداوم رشد کمی به قصد ایجاد رشد و توسعه‌ی کیفی در کشورهای توسعه‌نیافته است. معادل «رشدزدایی» اما جاافتاده‌تر و در ادبیات اقتصادسیاسی آشنا تر به نظر می‌رسد.

^۴ واژه‌ی مصوب فرهنگستان

^۵ یا کهنگی تعبیه شده و پیش‌ساخته، طراحی و تولید کالاها با طول عمر محدود است تا پس از مدت معینی از کار یا از مد بیفتند.

^۶ جنبشی محیط‌زیستی که در اصل در مقابله با پروژه‌های استخراج در مناطق محلی شکل گرفت و به دیگر حوزه‌های محیط‌زیست تسری یافت. استفاده از اقدامات و تاکتیک‌های گوناگون و نافرمانی‌های مدنی از ابزارهای فعالان این جنبش جهانی برای توقف پروژه‌های مخرب صنعتی و عمرانی بوده است.
^۷ به‌عنوان نمونه بنگرید به:

کتاب اکولوژی مارکس، جان بلامی فاستر، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی

مقاله‌ی دفترچه‌های اکولوژیکی مارکس، کوهی سایتو، [اینجا](#)

^۸ تأکید از من است.

^۹ به‌نقل از کتاب اندیشه‌ی انقلابی مارکس، آلکس کالینیکوس، ترجمه‌ی پرویز بابایی، ص ۲۱۴

^{۱۰} Jason Hickel, Degrowth and MMT, [here](#)

^{۱۱} برای آشنایی با این گرایش بنگرید به: پرونده ویژه‌ی رشدزدایی، ماهنامه قلم‌ورق‌راه، شماره ۵۲-۵۳،

[اینجا](#)